

صیاد فتنه جوی

در تند باد حادث‌ها و هجوم باد
قلبی نبود راحت و یک دل نگشت شاد
غرنده باد تند بدستش یکی تیر
سروی فگند ز پای و چناری برید سر
اشجار پر ثمر همه را سر به باد داد
ویرانه گشت لانه مرغان پاک زاد
دیگر به باغ و راغ نبینی تو آن جلال
بید و چنار و عرعر و ناژو پر از ملال
دیوانه گشت بلبل و افسانه گشت حال
نه زنده ماند زشت و نه زیبای با جمال
صیاد فتنه جوی و سبه روی و تند خوی
با تیغ ظلم بسته همه مرغان به موی
نی قمری و تذر و نه آن فاخته چنار
نی کبک و نی فناری و نی بلبل هزار
ویرانه گشت باغ و چه بیگانه گشت راغ
بیچاره گشت سنبل و دل‌های لاله داغ
کو یار و همد می که نوید صباح دهد
مارا ز آه و حسرت و اندوه رها دهد
کو صبح پر فروغ که رساند مرا امید
روز سیاه و بخت بد م کی شود سپید
عمر م برفت چون مه چهارده و از قفا
آید دو باره ماه و نیاید دگر « وفا »

ویانا 1.10.2010

استاد عبدالله « وفا »